

فیلسوف‌ترین فیلسوفان

ابن‌سینا: متکلم یا فیلسوف؟ در گفتاری از امیر مازیار

محسن آزموده | در سال‌های اخیر به علل و دلایل مختلف، از جمله تحولات سیاسی و اجتماعی، در میان برخی از اهل فرهنگ و علاقه‌مندان این تصور قدرت گرفته که فلسفه و فلسفه‌ورزی با هر گونه دین و دین‌ورزی تضاد و تقابلی حل‌نشدنی دارد و از آن این نتیجه اخذ شده که فیلسوف نمی‌تواند دین‌دار باشد و فلسفه دینی مثل فلسفه مسیحی یا فلسفه اسلامی، اصولاً فلسفه نیست. گروهی که اصولاً از سرشتی تحت عنوان «دین‌خویی» سخن به میان می‌آورند و بر پایه آن مدعی‌اند ما در تاریخ و فرهنگ خودمان به علت سیطره دین، دچار امتناع تفکر بوده‌ایم، برخی هم مدعی شده‌اند که نه فقط فلسفه اسلامی، اصولاً فلسفه نیست و در بهترین حالت کلام است، بلکه متفکران شناخته‌شده‌ای چون فارابی و ابن‌سینا، فیلسوف به معنای دقیق کلمه نیستند، یعنی ملتزم به عقل خودبنیاد نیستند، بلکه در نهایت متکلمینی هستند که از اینکه به صراحت خود را متکلم بخوانند، ابا می‌ورزند، اما در واقع در کنه گفتار و نوشتارشان، از دین و دیانت دفاع می‌کنند. در گفتار حاضر، امیر مازیار، پژوهشگر فلسفه، با نقد این دیدگاه، به‌طور مشخص به ابن‌سینا می‌پردازد و نشان می‌دهد که نه فقط تعبیر فلسفه اسلامی، پارادوکسیکال و نادرست نیست، بلکه چهره برجسته‌ای چون ابن‌سینا، در این سنت فکری و فلسفی، فیلسوفی تمام‌عیار و برجسته است. ابن‌سینا هم در آثار و موضوعاتی که به آنها پرداخته، هم در روش کارش و هم در منشش- اگر بتوان منش را نشان داد- از فیلسوف‌ترین فیلسوفان است و کاملاً به عقل و استدلال‌های عقلی ملتزم بوده. این رویداد دوم شهریورماه، در راستای سلسله‌رویدادهای تردید آرایه شد. آنچه می‌خوانید، گزارشی از این گفتار است

ابن‌سینا (416-359 ه.ق.) متفکر بزرگ و مشهور ایرانی اهمیتی فراتر از سرزمین ایران و بلکه سرزمین‌های ایرانی یافته و نقش مهمی در تاریخ فکر و فلسفه جهان ایفا کرده است. هیچ کتاب تاریخ فکر و فلسفه‌ای نیست که در آن از ابن‌سینا و نقش او در ایجاد و انتقال

اندیشه‌ها یاد نشده باشد. از این جهت ابن‌سینا مقام تثبیت‌شده‌ای در جهان فکر و فلسفه دارد. اما سوال‌ها و نگاه‌های متفاوتی به او وجود دارد، از جمله این پرسش احتمالا مهم که آیا واقعا می‌توان ابن‌سینا را فیلسوف خواند یا خیر؟ البته بدون شك ابن‌سینا خودش را فیلسوف می‌دانست و کار خودش را فلسفه‌ورزی می‌خواند. دیگر معاصران ابن‌سینا هم او را به همین نام می‌شناختند، حتی مخالفان و منتقدان و به خصوص منکران یا تکفیرگران ابن‌سینا که کم هم نبودند، او را دقیقا به وصف فیلسوف می‌شناختند. از سوی دیگر ابن‌سینا بین آرای خودش و متکلمان، مرز دقیق و روشنی ترسیم می‌کند و به هیچ‌وجه خودش را متکلم نمی‌خواند و اتفاقا یکی از گروه‌هایی که در آثارش با ذکر نام یا بدون ذکر نام، آرای آنها را نقد می‌کند، کسانی هستند که او آنها را «متکلمان» می‌خواند. بنابراین تقریبا مشخص است که ابن‌سینا از دید خودش فیلسوف است و مخالف نگرش متکلمان است. در تاریخ کلاسیک جهان اسلام نیز چنین نگاهی به او وجود داشته است. پس چرا می‌پرسیم ابن‌سینا فیلسوف است یا متکلم؟ این سوال در روزگار ما مطرح شده است و با تلقی‌های امروزه نسبت به فلسفه و کلام، این پرسش برجسته شد است. این تلقی‌ها چیست؟ فلسفه تعاریف پیچیده و متعددی دارد، اما معمولا نگرش یا بینش عقلانی به واقعیت تعریف شده است. ابزار فیلسوف عقل و استدلال محض است، یعنی استدلال‌های پیشینی که خیلی بر داده‌های تجربی و علمی تکیه ندارند. از این جهت علم و فلسفه متفاوتند. فیلسوف می‌کوشد با اتکا به عقل محض به ما بگوید جهان چیست و در آنچه می‌گذرد و ما به عنوان انسان در آنچه باید بکنیم. از سوی دیگر متکلم عموما کسی است که دین و آیین و باورهای خاصی را پذیرفته و از ابزارهای مختلفی برای اثبات و دفاع از دین و باورهای خاص خودش بهره می‌گیرد تا آنها را موجه کند یا به نحو منسجمی آنها را بیان کند یا باورهای رقیب و مخالف دین خودش را رد و نفی کند. بنابراین مبدا و مبنای کار متکلم پذیرش يك دین، آیین یا باور به شکل محکم و جدی است. تلاش بعدی او با بهره‌گیری از دانش‌های مختلف از جمله عقل با اهداف مذکور صورت می‌گیرد. بنابراین عقل نزد متکلم توجیه‌کننده و مستحکم‌کننده آن باور اول است و بالاستقلال اهمیت ندارد و نقش ذاتی ندارد، بلکه نقش خادم دین را ایفا می‌کند در حالی که در فلسفه عقل بالاستقلال اهمیت دارد و خادم چیز دیگری نیست. در زمانه ما وقتی فلسفه‌ها یا جریان‌های فکری به تدریج از نظام‌های دینی قدیم فاصله گرفتند و سیطره نظام‌های دینی از سر علوم برداشته شد، این سوال پیش آمد که آیا واقعا کسانی که قبلا در دل نظام‌های دینی به تفلسف می‌پرداختند، به راستی فیلسوف بودند و کار فیلسوفانه می‌کردند یا بهتر است آنها را متکلم

بخوانیم؟ یعنی آنها نگاه استقلالی به عقل نداشتند و آن را خادم و مطیع باورهای دینی خودشان میدانستند؟ این مساله را میتوانیم در مورد فیلسوفان سنتی خودمان هم طرح کنیم که يك تعلق خاطر و پیوند جدی میان آنها و دین وجود داشت زیرا این پیوند آنقدر جدی بود که مکتبی را که در آن فلسفه‌ورزی می‌کردند، فلسفه اسلامی می‌خوانیم. آیا آنها فیلسوف بودند یا متکلم؟ در پس این پرسش می‌خواهیم به نوع نگاه آنها به عقل پی ببریم و دریابیم که آنها برای عقل در کنار منبعی مثل دین، چه اعتبار و جایگاهی قائل بودند. بنابراین در بحث از متکلم یا فیلسوف بودن ابن‌سینا، موضوع مهم نسبت میان آرای او و عقاید دینی‌اش است. در سال‌های اخیر کسانی به صراحت گفته‌اند که ما نمی‌توانیم فیلسوفان مسلمان و به‌طور خاص ابن‌سینا را فیلسوف بخوانیم و بهتر است آنها را متکلم بخوانیم. یکی از آنها، استاد مصطفی ملکیان است که چند جا این بحث را مطرح کرده‌اند. از دید ایشان ابن‌سینا متکلم است و برای عقل يك ارزش تبعی قائل است.

1- مکتب فکری ابن‌سینا

ابن‌سینا به مکتب موسوم به فلسفه اسلامی تعلق دارد. ایراد بسیاری از همین جا آغاز می‌شود و می‌پرسند مگر در فلسفه که يك دانش عقلانی محض است می‌توان پیوندي با دین پیدا کرد و رنگی از دین به فلسفه زد؟ آیا چنین چیزی فلسفه است که بتوان ابن‌سینا را ذیل آن فیلسوف خواند. اولاً اصطلاح «فلسفه اسلامی»، متاخر است یعنی هیچ‌کدام از متفکران و فیلسوفان جهان اسلام و حتی مخالفان این متفکران کار و مشغله خودشان را یا کسانی را که نقد می‌کردند، «فلسفه اسلامی» نخوانده بودند. این فیلسوفان کار خودشان را فقط و فقط «فلسفه» می‌نامیدند و مخالفان هم آنها را «فیلسوف» می‌نامیدند. اگر در زمان خودشان، کسانی کار آنها را «فلسفه اسلامی» می‌خواند، امری غریب و شگفت‌انگیز می‌نمود زیرا در نگرش عمومی، فلسفه در جهان اسلام و از جمله در زمان ابن‌سینا، دانشی با ریشه‌های مشخص و شناخته‌شده یونانی بود و خود فرهنگ یونانی، فرهنگی شرك‌آلود تلقی می‌شد و همه می‌دانستند فیلسوفانی مثل کندي و فارابی و ابن‌سینا، ذیل آن سنت فکری کار می‌کنند بنابراین هیچگاه وصف «اسلامی» را به کار خود منتسب نکردند.

البته شخصاً با اصطلاح «فلسفه اسلامی» مخالفتی ندارم و آن را تا حدودی درست میدانم، اگرچه معانی غلطی از آن وجود دارد. اما واقعیت آن است که این اصطلاح در دو قرن اخیر برای توصیف ماجرای فلسفی در جهان اسلام به کار رفته است و در خود این جهان به کار نرفته است. البته وقتی از فلسفه اسلامی سخن می‌گوییم، مراد این نیست که این فلسفه موضوعات و مسائلی را از دین می‌گیرد یا بر آرا

و اقوال و احادیث دینی متکی است یا می‌کوشد خودش را در چارچوب دین تعریف کند. موجه بودن این اصطلاح از دید من، به این خاطر است که فلسفه مانند علم و هنر و همه فعالیت‌های بشر در هر فرهنگی و هر تاریخ و جغرافیایی، یک مشغله محض عقلانی نیست و هر فعالیت بشری نسبتی با فرهنگ و تاریخ و جغرافیا دارد و از آن اثر می‌پذیرد. این اثرپذیری بسیار جدی است و نمی‌توان به شکل حاشیه‌ای به آن نگریست و بسیار جدی است. به این معنا، آن مشغله‌ای که به عنوان فلسفه در طول قرون متمادی در عالم اسلام در جریان بود، ذیل این عالم فعالیت می‌کرد. فلسفه عالم‌دار است و عالم این فلسفه در جهان اسلام، فکر و فرهنگ اسلامی است. این فلسفه مدام با دین و مسائل دینی و دینداران، آگاهانه و اختیاری یا غیراختیاری درگیر بود و حضور پر قدرت دین در این عالم تاثیر خود را بر این فلسفه گذاشته است، کما اینکه در سایر فرهنگ‌ها و تاریخ‌ها و جغرافیاهای نیز چنین است. مثلا در دوره مدرن می‌توان از تاثیر فرهنگ علم‌گرایی یا جریان‌های اقتصادی یا نظام‌های سیاسی بر فلسفه سخن گفت. به این معنا فلسفه اسلامی داریم. اما این سخن به معنای آن نیست که فیلسوفان روش خاصی داشتند متفاوت از روش مثلا ارسطو یا دکارت یا اسپینوزا یا لاک یا ... اینها هم دغدغه و ادعایشان کار فلسفی با همان روش فلسفه‌ورزی است و فلسفه به هیچ‌وجه در بند منقولات نیست بنابراین ابن‌سینا ذیل مکتب فلسفه اسلامی به معنای مذکور است.

2- آثار و روش ابن‌سینا

وقتی به آثار متعدد و مفصل و متنوع ابن‌سینا می‌نگریم، شکی به جای نمی‌ماند حوزه کاری و موضوعاتی که به آنها می‌پرداخت، فلسفه است. فعلا به آثار علمی او کار ندارم. در جهان قدیم، دانش‌ها در مجموعه‌ای از کتاب‌ها و عناوین و ابواب شناخته شده بود و کسی که می‌خواست به دانشی بپردازد، با استفاده از تقسیم‌بندی‌های مذکور، دقیقا کتاب‌ها و فصول و ابواب مورد نظر خودش را می‌خواند. فلسفه هم کتاب‌ها و عناوین و فصول و ابواب خاص خودش را داشت و فلسفه‌خوانی و فلسفه‌دانی به معنای مطالعه و تسلط بر آنها بود. در سنت اسلامی الگوی این آثار مجموعه آثار ارسطو بود که در جریان نهضت ترجمه به عالم اسلام وارد شده بودند و مبنای درس و بحث فلسفه بودند. کسانی که اهل فلسفه یا فیلسوف خوانده می‌شدند، این آثار را دنبال می‌کردند. ابن‌سینا دقیقا در این حوزه کار می‌کند و عموم آثاری که تالیف کرده، در این چارچوب ارسطویی است. البته ابن‌سینا فیلسوف صاحب‌نظر، مبتکر و خلاق است و در هر بحث مواضع و تقریرات و نقدها و ابداعات خاص خودش را دارد. بنابراین موضوع و مجموعه آثار ابن‌سینا، دقیقا به حوزه فلسفه تعلق داشته است. از این جهت

ابن‌سینا کاملاً به کار و بار فلسفه توجه داشت. البته در حاشیه آثار اصلی و بزرگ، رساله‌های کوچکی تدوین کرده که عموماً منسوب به او هستند و در آنها به تفسیر برخی آیات قرآن یا شرح و توضیح برخی اعمال دینی پرداخته است. اینها آثار اصلی فلسفی ابن‌سینا نیستند، اگرچه در آنها هم مشغله اصلی فلسفی است و مثل کتاب‌ها یا رساله‌های متکلمان و مفسران نبود. اینکه فیلسوفی درباره يك آیه قرآن و يك عمل عبادی بنویسد، منافاتی با مشغله فلسفه نداشت و ندارد. این تصور که در فلسفه اسلامی، موضوعات، مسائل و کتاب‌هایی که محل بحث هستند، به اسلام و مسائل دینی اختصاص دارند، درست نیست. اتفاقاً در مجموعه آثار فلسفی این فیلسوفان و از جمله ابن‌سینا، حجم بسیار بسیار کمی به این نوع مباحث دینی اختصاص دارد. در مجموعه آثار فلسفی ابن‌سینا شامل مباحث الهیات، طبیعیات، منطق و حکمت عملی، بحث‌های دقیقاً مرتبط با موضوعات دینی، به مباحث کتاب الهیات و بخش کمی از کتاب نفس محدود می‌شوند. در خود کتاب‌های علم‌النفس (مطابق با درباره نفس ارسطو) و الهیات (مطابق با کتاب متافیزیک ارسطو) طرح شده، مباحث مستقیماً دینی وجود ندارد و موضوع متناظری با آنچه در الهیات طرح می‌شود، وجود ندارد. در نه مقاله از ده مقاله کتاب الهیات شفای ابن‌سینا، دقیقاً مباحث محض فلسفی وجود دارد و تنها در مقاله دهم است که ابن‌سینا آگاهانه وارد موضوعات دینی می‌شود و می‌توان این مقاله را فلسفه دین ابن‌سینا خواند. در بقیه کتاب، موضوعات شناخته‌شده مباحث فلسفی طرح شده‌اند که از یونان و زمان ارسطو سابقه دارند. البته در کتاب، بحث‌هایی مثل وجود خداوند و دلایل وجود او، صفات خداوند و موجودات مجرد و ... مطرح می‌شود اما این مباحث، مباحث فلسفی تلقی می‌شدند نه موضوعاتی دینی و ارسطو و فیلسوفان ما بعد ارسطویی هم به آنها پرداخته بودند. اینها مباحثی جدی و شناخته‌شده در فلسفه آن زمان تلقی می‌شدند. نکته مهم اینکه آن نوع نگاهی که در کتاب‌های فلسفی، به بحث وجود خدا و موجودات مجرد و ... صورت می‌گرفت، کاملاً جهت‌گیری متفاوتی داشت با بحث‌هایی که به‌طور خاص دینی تلقی می‌شدند. مثلاً در کتاب علم‌النفس بحث‌های مفصلی راجع به تجرد نفس و فناپذیری آن مطرح می‌شود. امروز شاید تلقی این باشد که این بحثی کاملاً دینی است اما کاملاً عکس این است، یعنی در آن تصورات دینی و باورهای اسلامی متشرعین در قرون نخستین، اعتقاد به مجرد بودن نفس، يك باور فلسفی شرك‌آلود تلقی می‌شد و عموم متشرعین به نفس مجرد قائل نبودند و چهار- پنج قرن طول کشید که بحث تجرد نفس و اصولاً بحث مجردات و تقسیم عالم به مادی و مجرد، به شکل جدی وارد مباحث الهیاتی شود. گاهی گفته می‌شود اولین کسی که بحث تجرد نفس را به نحو جدی وارد الهیات اسلامی کرد، غزالی بود

که بعد از ابن‌سینا زندگی می‌کرد. یعنی تا زمان غزالی عموم متکلمان و متشرعان، تقسیم عالم به مادی و مجرد را نمی‌پذیرفتند و تصور مجرد از برخی موجودات، تصوری فلسفی بود که در قرون نخستین بین آنها و اندیشه‌های اسلامی اصطکاک وجود داشت. در حالی که امروزه تصور می‌شود که بحث مجرد نفس نزد ابن‌سینا، بحثی دینی است. حال آنکه اینها باورهایی است که ریشه در آرای یونانیان داشته است. اما روش ابن‌سینا در آثار فلسفی‌اش، فلسفی یعنی استدلال‌های عقلی است و اهتمام بسیار ویژه‌ای به دلیل و استدلال‌های عقلانی دارد. یکی از حجیم‌ترین بخش‌های آثار ابن‌سینا را آثار منطقی او تشکیل می‌دهند. یکی از بزرگ‌ترین مجموعه آثار منطقی در جهان اسلام و حتی شاید بتوان گفت جهان قدیم متعلق به ابن‌سیناست. در این مجموعه آثاری مثل برهان هست که اثر بسیار مهمی در معرفت‌شناسی و روش‌شناسی است و در آن راجع به انواع استدلال‌ها و اعتبار آنها بحث می‌شود و اثری بسیار برجسته و ارزشمند است. یعنی ابن‌سینا نه فقط ادعا دارد که مطابق روش عقلی بحث می‌کند، بلکه بحث‌هایی مبسوط درباره چیستی استدلال و اعتبار آن و ... مطرح کرده است و استفاده‌های زیادی از این آرای منطقی در آثارش دارد. این نکته‌ای کاملاً مشهود و ملموس در آثار ابن‌سیناست. او هیچ‌وقت عقل و نقل را خلط نکرده و در استدلال خودش از منقولات استفاده نکرده و همیشه تابع دلیل بوده است و سعی کرده لوازم استدلال‌های عقلی را تا انتها دنبال کند. این ویژگی بسیار مشخص آثار اوست که در تورق آنها هم آشکار است. او در آثار فلسفی‌اش، بسیار بسیار به ندرت به متون دینی ارجاع داده است.

3- منش فکری و تعقلی ابن‌سینا

ظاهراً چنین اندیشمندی با این آثار و آن روش، باید فیلسوف خوانده شود. پس چرا برخی او را فیلسوف نمی‌دانند؟ کسانی مثل آقای ملکیان که چنین ادعا کرده‌اند، به مباحث مذکور کار ندارند و به چیزی توجه دارند که من آن را «منش فکری یا تعقلی ابن‌سینا» می‌خوانم. ایشان می‌گویند فیلسوف کسی است که واقعا به عقل اعتقاد دارد، شعارش این است که «نحن ابناء الدلیل» (ما پیروان دلیل هستیم) و نتایج عقل را تا انتها می‌پذیرد، ولو بلغ ما بلغ، هر جا ما را ببرد. ما اگر فیلسوف باشیم، باید یکسر تابع عقل باشیم. چنین موجود عقل‌ورز و استدلال‌گرای محضی است. اگر فیلسوف چنین انسان استدلال‌گرای محضی باشد، اشکالی در مورد ابن‌سینا پدید می‌آید. او یک فیلسوف مسلمان است و یک اعتقاد دینی را-ظاهراً یا باطنا- پذیرفته و بنابراین در فلسفه‌اش می‌کوشد به گونه‌ای حرکت کند که با این اعتقادات تصادم پیدا نکند و مخالفت با دین برایش ایجاد نشود، بلکه تا حد ممکن فلسفه خودش را همسو با اعتقاد دینی خودش می‌کند. حتی فلسفه خودش

را پشتوانه اعتقاد دینی‌اش قرار می‌دهد. این پشتوانه قرار دادن، به آن شکل ظاهری رساله‌های کلامی نیست، اما در باطن امر، مرزهای باور دینی خودش را حفظ می‌کند و تابع دلیل ولو بلغ ما بلغ نیست و جایی که به اعتقاد دینی برسد، ناچار می‌ایستد و این اعتقاد دینی ناگزیر مرزهایی برای فلسفه‌ورزی او قرار می‌دهد. مثلا ابن‌سینا در بحث اثبات وجود خدا، مثل *یک فیلسوف* بی‌طرف وارد نمی‌شود. البته روش بحث او ظاهراً روش عقلی و استدلال برهانی است. اما واقعیت این است که او در اصل خدا را پذیرفته و می‌کوشد در فلسفه‌اش به سراغ دلایلی برود که وجود خدا را اثبات می‌کند و به دلایل علیه آن اهتمام چندانی ندارد، زیرا انسان مسلمان است و بنابراین در واقع فیلسوف نیست، با آنکه ظاهراً روش کاری‌اش فلسفی است و شاید بتوان این استدلال کلی را ساخت که اصلاً اصطلاح فیلسوف اسلامی یا فیلسوف مسلمان، جمع‌ناپذیر است. فیلسوف کسی است که تابع عقل است و مسلمان کسی است که مرجعیت دین را پذیرفته است و در نتیجه یا مرجعیت عقل را نپذیرفته یا آن را ذیل مرجعیت دین، به عقل اعتنا می‌کند و چنین کسی به معنای حقیقی کلمه فیلسوف نیست.

آیا ابن‌سینا واقعاً اینگونه است؟ پیش‌تر بد نیست درباره این معیار *تفکیک* یا تقسیم‌پذیری تامل کنیم: آیا درست است برای تشخیص فیلسوف یا فیزیکدان یا متکلم دانستن *یک فرد*، بحث را از آثار او فراتر بریم و بپرسیم او در درون خودش، چگونه است و اگر دریافتیم او اعتقادات و انگیزه‌های غیرعقلانی دارد، او را از صف فیلسوفان کنار بگذاریم؟ آیا این نگاه می‌تواند معیار موجهی برای فیلسوف خواندن کسی باشد؟ به گمان من خیر، چنین نیست زیرا اولاً در بسیاری از اوقات ما به این نوع داده‌ها برای بررسی باطن افراد و نوع منش درونی آنها نداریم که دریابیم آیا واقعاً تابع عقل هستند یا خیر. ثانیاً چنین نگرشی به انسان، مصنوعی، مصنوعی و فاقد نمونه و مصداق واقعی در جهان خارج است. یعنی در فرض آقای ملکیان فیلسوف انسانی است که وجودش تماماً عقل شده و هیچ انگیزه و علقه و پیش‌فرض و باوری به عقل‌ورزی او قید نمی‌زند. آیا چنین انسانی در کل تاریخ وجود داشته است که عقل محض باشد؟ پیش‌فرض این تصور از فیلسوف، پذیرش انسان دکارتی است که می‌تواند همه مفروضات خودش را تعلیق کند و *یک عقل محض* شده است. اما در واقع این امر غیرممکن است و عموم فیلسوفان جدید با انسان دکارتی مشکل دارند و می‌گویند چنین انسان دکارتی وجود ندارد و چنین تصویری از فیلسوف، مصنوعی و بلامصداق است. همه فیلسوفان تحت‌تأثیر محیط و باورها و انگیزه‌ها و ... هستند. انسان از آن جهت که انسان است، دلیل‌تراش است. به تعبیر هیوم، عقول انسان تابع امیال اوست. فروید هم می‌گفت اعمال انسان

تابع جریان‌های ناخودآگاه اوست. همه انسان‌ها از جمله فیلسوفان چنین هستند. اینکه به درونیات يك فیلسوف برویم و ببینیم چه اعمالی آن را مقید کرده، منطقی نیست. اگر با این متر و معیار سراغ تاریخ فلسفه برویم و ارزیابی کنیم چه کسی فیلسوف بوده یا نه، آیا فیلسوفی را می‌توان یافت که صرفاً از عقل خود تبعیت کرده؟ از کجا بدانیم کانت، هگل، راسل و ویتگنشتاین آیا مفروضات و علایق و باورهای درونی داشته‌اند یا خیر؟ زیرا باورها منحصر به باورهای دینی نیستند و انواع باورها مثل باورهای ماتریالیستی یا علم‌گرایانه هم هستند. از کجا بدانیم این افراد هر آنچه یافته‌اند، منحصر از عقل استفاده کرده‌اند و ولاغیر و هیچ انگیزه‌های دیگری نداشته‌اند. بسیاری از فیلسوفان مدرن انسان‌های معتقدی بودند و انگیزه‌های قوی دینی داشتند. بنابراین ملاک منش اصلاً مناسب و قابل دستیابی نیست و به فرض دستیابی ما را دچار ابهامی درباره کل تاریخ فلسفه می‌کند. ما ناگزیریم که سراغ آثار فیلسوفان برویم و روش و مشی فلسفی و پایبندی آنها به عقل و استدلال را بسنجیم. در عین حال تأکید می‌کنم که اگر کسی با ابن‌سینا آشنا باشد و متون او را به درستی خوانده باشد، در درجه‌بندی درباره منش یا روحیه ابن‌سینا، نمره بسیار بالایی به او می‌دهد. او به این معنا، یکی از فیلسوف‌ترین فیلسوفان است. بنابراین اتکا به منش و این دست پرسش‌ها، اولاً مبتنی بر يك فرض غلط است که فیلسوف را می‌توان بر پایه منش کاملاً متکی به عقل ارزیابی کرد و ثانیاً اطلاعاتی می‌خواهد که دسترسی به آن ممکن نیست و ثالثاً به فرض امکان‌پذیر بودن ما را با تصویر غریبی از تاریخ فلسفه مواجه می‌سازد. ابن‌سینا قطعاً و به اعتبار آثار و روشش فیلسوف است.

4- مصداقی بحث‌برانگیز

ابن‌سینا در بحث معاد مواضعی اتخاذ کرده که موجب شده کسی مثل آقای ملکیان آن را شاهدهی بر پایبند نبودن او به فلسفه بخواند. البته معاد بحثی بسیار شناخته‌شده در فلسفه ابن‌سیناست و او به علت اقوالش در این زمینه در عالم اسلام شهره و بلکه بدنام و متهم است و به این علت حتی تکفیر شده است. مشهور است که ابن‌سینا به معاد جسمانی قائل نبود و به معاد روحانی قائل بود، یعنی معتقد بود جسم ما بعد از مرگ متلاشی می‌شود و آنچه از ما باقی می‌ماند، نفس ماست که موجودی مجرد است و اگر لذات و آلامی نفس ما بعد از حیات داشته باشد، لذات و آلام روحانی است. این نظری است که در موضوع بحث‌برانگیز معاد جسمانی یا روحانی، عموماً به ابن‌سینا نسبت داده می‌شود. اما نکته بحث‌برانگیز بحثی است که ابن‌سینا در بعضی از آثار خودش مطرح کرده، از جمله در الهیات شفا در بحث از معاد، قبل از

شروع بحث، جمله‌ای آورده که می‌گوید در مورد معاد و آنچه در آخرت بر ما می‌گذرد، اقوال گوناگونی هست از جمله آنچه در شریعت آمده و ما آنچه در شریعت آمده را به اعتبار رسول صادق مصدق می‌پذیریم اما بحث خودمان معاد روحانی است و سپس بحث خود را در دفاع از معاد روحانی ادامه می‌دهد. اشکال‌گیران به ابن‌سینا می‌گویند اگر او واقعا فیلسوف بود، نباید این جمله را می‌گفت و این نشان می‌دهد که او واقعا تحت‌تاثیر باورهای دینی خودش است. اما آیا واقعا چنین است؟ این جمله در برخی جاها که راجع به معاد بحث کرده، آمده، اما به گمان من این نشان نمی‌دهد که روش و منش او فلسفی نیست. زیرا اولاً این تنها نمونه از این موارد است و این بیان نادر در آثار او در موضوعی بسیار بحث‌انگیز مطرح شده که فیلسوفان به خاطر آن در آستانه تکفیر قرار داشتند و طبیعی است که فیلسوف در این جاها جانب احتیاط را رعایت کند، به خصوص که ابن‌سینا در اصل بحث، از معاد روحانی سخن می‌گوید. او دلیل یا دلیل‌تراشی برای آن باور دینی به دست نمی‌دهد. یعنی مشخص است که نوعی احتیاط‌ورزی فلسفی صورت می‌گیرد که در تاریخ فلسفه، به خصوص تاریخ فلسفه جدید بسیار رخ داده است، مثلاً فیلسوفان تجربه‌گرا و عقل‌گرا مثل کانت و هگل که در جامعه خودشان در مظان اتهام بودند یا پست‌های دانشگاهی از آنها گرفته می‌شد و مجبور بودند به دلیل این نتایج، مواضع خود را تعدیل کنند یا بعضی مباحث را نیاورند یا مقدمه‌هایی به کتاب‌هایشان الحاق کنند. این داستان شناخته‌شده‌ای در تاریخ فلسفه است. هیچ‌کس به خاطر این مقیدات کانت و دکارت را غیرفیلسوف نخواند.

ثانیا ابن‌سینا در آثارش قضاوت خود را در مورد متون دینی و تصویر معاد به صراحت گفته است. او در همین الهیات شفا و در رساله مشهور الاضحویه فی‌المعاد که اختصاصاً درباره معاد و توصیفات دینی درباره آن است، رای خودش را به وضوح بیان کرده و گفته ما باید بدانیم زبان دین، زبان فلسفی و اخباری نیست و این نوع تعبیرات را درباره معاد نباید به ظاهر گرفت. در این رساله درباره زبان و توصیفات دینی نکات بسیار مهمی می‌گوید. او می‌گوید اگر خدا می‌خواهد نبی بفرستد، نباید حقایق دین را چنان که هستند به مردم نشان بدهد و باید زبانی خیالین انتخاب کند که مردم تحت‌تاثیر آن قرار بگیرند و در حد عقول آنها باشد. بنابراین ابن‌سینا در آثارش موضع خود درباره معاد را در آثار فلسفی‌اش به وضوح بیان کرده است و مخاطبان او در عالم اسلام هم دیدگاه او را به خوبی می‌شناسند. بنابراین بحث معاد مصداقی نیست برای آنکه نشان بدهد ابن‌سینا منش فلسفی ندارد و به عقل‌پاییند نیست.

آیا ابن‌سینا در فلسفه‌اش عقل را تابع دین کرده یا بالعکس یا کوشیده این دو را به موازات هم مطرح کند؟ اگر متکلم باشد، قاعدتا باید عقل را به گونه‌ای به کار بگیرد که باورهای دینی را تا جای ممکن در جای خود بگذارد و توجیهی عقلانی از آنها ارائه دهد. اما اگر اصل برای او فلسفه‌اش باشد، باید بکوشد باورهای دینی‌اش را مطابق عقل سازد. آنچه در آثار ابن‌سینا می‌بینیم، این شق دوم است. یعنی ابن‌سینا هر جا وارد موضوعات دینی مثل تصور خدا، نبوت، بحث وحی، معجزه، دعا، شفاعت، استجابت دعا و ... شده است تلقی کاملاً عقلانی و خلاف راست‌کیشی (ارتودوکسی) ارائه کرده است. او فلسفه خودش را تا سرحد امکان نگه داشته و تنها سعی کرده از امور دینی تاویلی فلسفی و عقلی ارائه بدهد. او فلسفه را ذیل دین نمی‌برد، بلکه می‌کوشد تا حد ممکن دین را به فلسفه نزدیک کند. او اساساً دین را نوعی بینش محاکاتی نسبت به جهان می‌داند و معتقد است باورهای دینی را با باورهای فلسفی که گزاره‌های واقع‌نما درباره جهان هستند، خلط کنیم. این بینش نشان می‌دهد که ابن‌سینا تا چه حد عقل‌گراست و در مقابل دین چقدر به استقلال فلسفه باور دارد.

در فرض آقای ملکیان فیلسوف انسانی است که وجودش تماماً عقل شده و هیچ انگیزه و علقه و پیش‌فرض و باوری به عقلورزی او قید نمی‌زند. آیا چنین انسانی در کل تاریخ وجود داشته است که عقل محض باشد؟ پیش‌فرض این تصور از فیلسوف، پذیرش انسان دکارتی است که می‌تواند همه مفروضات خودش را تعلیق کند و یک عقل محض شده است. اما در واقع این امر غیرممکن است و عموم فیلسوفان جدید با انسان دکارتی مشکل دارند و می‌گویند چنین انسان دکارتی وجود ندارد

اگر کسی با ابن‌سینا آشنا باشد و متون او را به درستی خوانده باشد، در درجه‌بندی درباره منش یا روحیه ابن‌سینا، نمره بسیار بالایی به او می‌دهد. او به این معنا، یکی از فیلسوف‌ترین فیلسوفان است. بنابراین اتکا به منش و این دست پرسش‌ها، اولاً مبتنی بر یک فرض غلط است که فیلسوف را می‌توان بر پایه منش کاملاً متکی به عقل ارزیابی کرد و ثانیاً اطلاعاتی می‌خواهد که دسترسی به آن ممکن نیست و ثالثاً به فرض امکان‌پذیر بودن ما را با تصویر غریبی از تاریخ فلسفه مواجه می‌سازد. ابن‌سینا قطعاً و به اعتبار آثار و روشش فیلسوف است

ابن‌سینا هرکجا وارد موضوعات دیني مثل تصور خدا، نبوت، بحث وحی، معجزه، دعا، شفاعت، استجابت دعا و ... شده تلقي كاملا عقلاني و خلاف راست کیشي (ارتودوکسي) ارایه کرده است. او فلسفه خودش را تا سر حد امکان نگه داشته و تنها سعی کرده از امور دیني تاویلي فلسفي و عقلي ارایه بدهد. او فلسفه را ذیل دین نمی‌برد، بلکه می‌کوشد تا حد ممکن دین را به فلسفه نزدیک کند. او اساسا دین را نوعي بینش محاکاتي نسبت به جهان می‌داند و معتقد است باورهاي دیني را با باورهاي فلسفي که گزاره‌هاي واقع‌نما درباره جهان هستند، خلط کنیم. این بینش نشان می‌دهد که ابن‌سینا تا چه حد عقل‌گراست و در مقابل دین چقدر به استقلال فلسفه باور دارد

م:؛ □□□□□□ □□□□□□ 9 □□□□□□ 1401 □□□□□□